

مامری لیلیک باستان

مجله بین‌المللی مطالعات ایرانی

شماره پیاپی ۲۱-۲۲

سال یازدهم • شماره اول و دوم • ۱۳۹۰

- بازشناسی افزوده‌داستانهای شاهنامه در روایت‌های کورانی / آرش اکبری مفاخر
- آیا ساسانیان میراث اشکانیان را نابود کرده‌اند؟ / مهرداد قدرت دیزجی
- بازشناسی ترسی در نقوش برجسته ساسانی / میلاد وندائی
- بررسی ریشه‌شناسی چند واژه پهلوی / ایمان پاک‌گوهر
- تاریخ‌گذاری نقوش صخره‌ای هومیان و میرملاس براساس تفسیر تصاویر آنها / مینا صفا
- مقایسه پسوندهای سازنده فعل مجهول و لازم در زبان فارسی میانه (پهلوی) و لری فیلی / سلمان علی‌یاری بابلقانی
- خطراتی که از جانب ساسانیان و اشکانیان متوجه رومیان بود؛ نمونه‌ای از بیم و نگرانی رومیان / تی‌بری پتی
- شاهنشاهی سلوکی میان شرق‌گرایی و یونانی‌گرایی: نگارش تاریخ ایران در سده‌های سوم و دوم پ.م. / رالف استروتمن
- *dälman* پهلوی و نشانه ^{CC} / ویلیام و. مالاندرا

آیا ساسانیان میراث اشکانیان را نابود کرده‌اند؟

مهرداد قدرت دیزجی

دانشگاه ارومیه

سرگذشت اشکانیان در تاریخهای ایرانی

یکی از دشواریهایی که تاریخ‌پژوهان دوره اشکانی از دیرباز با آن مواجهند، کمبود چشمگیر مدارک نوشتاری از ایران اشکانی است و از این روست که منابع یونانی و لاتینی و در حد کمتری نوشته‌های ارمنی و سریانی، تاکنون نقش خود را به عنوان منابع عمده تاریخ این سلسله همچنان حفظ کرده‌اند. جای شگفتی است که منابع تاریخی این دوره بسیار کمتر از منابع روزگار هخامنشی است و با منابع فراوان و گوناگون دوره ساسانی نیز به هیچ‌روی برابری نمی‌کند. در این میان، نوشته‌های کهن فارسی و عربی، هم به سبب فراوانی دانسته‌ها و هم به سبب استناد به نوشته‌های روزگار ساسانی، شاید هنوز هم مهم‌ترین منابع آگاهی ما از دوره ساسانی شمرده شوند که از سلسله‌ها و دوره‌های پیش از آن نیز گفت‌وگو می‌کنند. در واقع، هرچند کشفیات و تحقیقات جدید دانش ما را درباره ایران باستان بسیار گسترش و افزایش داده‌اند، ولی آگاهی ما از ایران پیش از اسلام به یاری تاریخهای فارسی و عربی است که به گونه‌ای پیوسته به روزگار ما رسیده، محقق می‌شود.

تاریخدانان از دیرباز دریافته‌اند که در تاریخهای کهن ایرانی همچون شاهنامه فردوسی، تاریخ ثعالبی، تاریخ طبری و تاریخ بلعمی از سرگذشت خاندانهای هخامنشی و اشکانی چندان یادی نشده و در برابر، از تاریخ ساسانیان بسیار سخن رفته است. از آنجا که بسیاری از این

تاریخها در شرح رویدادهای ایران باستان از منابع بازمانده از دوره ساسانی بهره برده‌اند، از این رو می‌توان نتیجه گرفت که سرچشمه این دیدگاه به تاریخ ایران نیز به دوره ساسانی بازمی‌گردد. پژوهشهای نو نشان داده‌اند که سرچشمه عمده تاریخهای فارسی و عربی از ایران پیش از اسلام، *خدا/ینامه* به زبان فارسی میانه بوده که گویا در سده ششم میلادی با پشتیبانی پادشاهان ساسانی و همکاری دانشمندان ایرانی در تیسفون به نگارش درآمد و تا پیش از واژگونی شهریاری ساسانی چند بار بازنگری و بازنگاری شد.^۱ *خدا/ینامه* پس از ساسانیان به عربی و سپس به فارسی منثور و منظوم برگردانده شد و منبع عمده نوشته‌های تاریخی و ادبی ایران قرار گرفت. بر پایه آنچه در این نوشته‌ها آمده، می‌توان دریافت که در *خدا/ینامه* ساسانی، تاریخ ایران در سه دوره آمده بوده است: (۱) پیشدادیان، (۲) کیانیان، (۳) ساسانیان. بدین‌سان، در این کتاب از پیشدادیان و کیانیان، سلسله‌های اساطیری و حماسی *اوستا*، و همچنین از سلسله تاریخی ساسانیان بسیار سخن رفته، و در برابر، از خاندان هخامنشیان یاد نشده و درباره خاندان اشکانیان به اشاره‌ای گذرا و کوتاه بسنده شده است.^۲ بنابراین، بی‌سبب نیست که نویسندگان پس از دوره ساسانیان که درباره گذشته باستانی ایران سخن رانده‌اند، یادآور شده‌اند در منابعی که در دست داشته‌اند از سرگذشت اشکانیان نشان چندانی ندیده‌اند.^۳ دو استثناء در اینجا ابوریحان بیرونی و ابن‌عبری‌اند که هر دو کوشیده‌اند گاهشماری درستی از پادشاهان اشکانی به دست دهند. با این‌همه، بررسیهای امروزی نشان داده‌اند که آن دو نه از مدارک بازمانده ساسانی، بلکه از منابع خارجی، به‌ویژه از منابع سریانی در شرح تاریخ اشکانیان سود برده‌اند.^۴

نابودی تاریخ اشکانیان به دست ساسانیان

بسیاری از پژوهندگان دیرزمانی است که نیامدن تاریخ اشکانیان در *خدا/ینامه* ساسانی و به پیرو آن در *شاهنامه* و تاریخهای کهن را به دشمنی سیاسی و دینی ساسانیان با اشکانیان مربوط دانسته‌اند. بر پایه این دیدگاه، کمبود منابع تاریخ اشکانی تنها می‌تواند پیامد برنامه‌ای باشد که ساسانیان برای نابودی میراث فرهنگی و به‌ویژه میراث مکتوب اشکانیان در پیش گرفته بودند. برخی نیز به جست‌وجو در یادگارها و ماندگارهای دوره ساسانی پرداخته و در آنها نشانه‌هایی

۱. درباره *خدا/ینامه* به‌ویژه نک: Shahbazi, 1990: 208-229.

۲. مگر داده‌های ارزنده‌ای که در صد سال گذشته در این منابع و به‌ویژه در *شاهنامه* درباره هخامنشیان و اشکانیان کشف شده است.

۳. گزارشهای نویسندگان پس از ساسانیان درباره اشکانیان را لوزینسکی دسته‌بندی و بررسی کرده است، نک:

Lozinsky, 1984: 130-139.

4. Cf. Yarshater, 1976: 49-65.

یافته‌اند که این فرضیه را گواهی می‌دهند. پراستنادترین مدارک این فرضیه، نوشته‌های مسعودی در *التنبیه و الاشراف* و بیرونی در *القانون المسعودی* است که به روشنی درباره کوتاه کردن دوره پادشاهی اشکانیان به دست اردشیر یکم (۲۲۴ تا ۲۴۰ م)، بانی پادشاهی ساسانیان، سخن گفته‌اند (نک: ص بعد).

دیدگاه یادشده از آغاز پژوهش‌های علمی در تاریخ ایران باستان دیدگاهی رایج در مطالعات اشکانی و ساسانی به شمار می‌رفت و همواره با عبارات کلیشه‌ای و جملات تکراری بازگو شده، با این‌همه هیچ‌گاه موضوع یک بررسی علمی قرار نگرفته است. می‌توان پنداشت که ایده «نابودی آثار یک سلسله به دست سلسله بعدی» که نمونه‌های آن در تاریخ ایران و جهان بارها دیده شده، در پیدایی و پایداری این دیدگاه بی‌تأثیر نبوده و از این رو، نویسندگان امروزی نیازی به بررسی آن — که نشانه‌هایی نیز آن را گواهی می‌دهند — ندیده و تنها یادآوری آن را در نوشته‌های خود کافی دانسته‌اند. برای نمونه مالکم کالج، پژوهشگر هنر و تاریخ اشکانی، در توجیه کمبود منابع تاریخ این دوره می‌نویسد: «گزارش‌های بعدی شرقی (درباره اشکانیان) چندان سودمند نیستند. آگاهی از پارتیان پس از برافتادن خاندان آنان به زودی فراموش گردید یا از میان برده شد».^۵ همین عبارت را در اثر دیگری نیز کم و بیش می‌بینیم: «تاریخ روزگار پارتیان نه تنها فراموش شده، بلکه دانسته به نابودی کشیده شده و به دست‌های ناپاکی دگرگون گشته است ... پارتیان از دست پژوهندگان روزگار ما همان‌سان آسیب دیده‌اند که از دست جانشینان خود ساسانیان».^۶ نگرش یادشده، حتی با وجود تازه‌ترین پژوهش‌ها در فرهنگ و ادبیات دوره اشکانی، باز همچنان، و گاه با شدت بیشتر، بازگو می‌شود. در یکی از جدیدترین آثار در تاریخ اشکانی که بیشتر به یک داستان تاریخی مانند است تا به یک اثر پژوهشی، نویسنده به گونه‌ای نامستدل و نامستدل و با هیجان خاصی از «کشت و کشتارها» و «نابودی کتابخانه‌ها»ی اشکانیان به دست خاندان ساسانی سخن می‌گوید.^۷ حتی با کمال شگفتی می‌توان دید که در جدیدترین بررسی در روابط ساسانیان و پارتیان، این دیدگاه همچنان بازگو

۵. Colledge, 1967: 21. با این‌همه، نویسنده در پایان کتاب توجیه دیگری می‌آورد: «نباید بیابانگردی و نقل و انتقال دربار پارتی از پایتختی به پایتخت دیگر، جنگ‌های خانگی آنان، و چپاولهای تیسفون و ... را از یاد ببریم، یعنی اوضاع و شرایطی که با حفظ اسناد و مدارک ناسازگار است ... حکومت پارتی با حفظ نامناسب مدارک تاریخی شاید خود به میزان زیادی مسئول این ناآگاهی بعدی از آنان باشد» (p. 174).

۶. Frye, 1976: 199. نویسنده در جای دیگر (1964: 45) می‌نویسد که چون اشکانیان فاقد یک حکومت مرکزی نیرومند با اسناد و تاریخها بودند، خاطره آنها به‌سختی می‌توانست زنده بماند، مگر داستانهای پهلوانی که آنها هم ربطی به اشکانیان نداشتند.

7. Verstandig, 2001: 354-356.

می‌شود: «آنها (ساسانیان) سالنامه‌های دشمن شکست خورده خود، اشکانیان، را از پهنه تاریخ از میان برداشتند و روزگار پادشاهی آنان را به نیمی از آنچه بود کاهش دادند»^۸. جالب است که در شماری از نوشته‌های تاریخی ایران امروز و حتی در تازه‌ترین آنها که از مآخذ نامدار تاریخ ایران باستان به شمار می‌آیند، همچنان ادعای نابودی آثار تاریخی اشکانیان به دست ساسانیان و ستم ساسانیان به اشکانیان تکرار شده است. برای نمونه در یکی از این آثار می‌خوانیم: چون شاهان اشکانی نزد مغان یا ملایان حاکم زردشتی به دین زردشتی ارادتی نداشتند، مورد توجه آنان قرار نگرفتند... «ساسانیان در ضمن کوششی که برای برانداختن اشکانیان و از بین بردن آثار عهد پارتی می‌کردند، سعی کردند که دوره پر عظمت و طولانی تاریخ ایران را از زمان اشکانیان که قریب پانصد سال دوام داشته است، در تاریکی و ابهام قرار دهند و به دست فراموشی بسپارند. تاریخ‌نگاران رسمی دوره ساسانی یا خداینامه‌نویسان برای بی‌اهمیت جلوه دادن خاندان برافتاده اشکانی ناچار شدند که عهد حکومت آنان را دوره هرج و مرج ثبت کرده و چنین وانمود کنند که زمانی خدایان و امیران کوچکی در نواحی مختلف ایران فرمان‌روایی داشته‌اند و مردمی شاخص و قابل ذکر نبودند»^۹. در یکی دیگر از تاریخ‌هایی که در این اواخر درباره ساسانیان نوشته شده، نویسنده آن مدعی شده است که: «ساسانیان، به‌ویژه در آغاز کار این سلسله، ناآگاهانه و نابخردانه و خودخواهانه نسبت به اشکانیان بی‌مهری ورزیده و از طول عمر زمامداری آنان کاسته و به طول حکومت ساسانیان افزودند. در تاریخ به وضوح نیامده است که چنین اندیشه مخرب... از ناحیه چه کسی یا چه کسانی بوده است و عاملان این جعل و دخل و تصرف چه کسانی بوده‌اند؟»^{۱۰}.

مدارک اوایل دوره ساسانی چه می‌گویند؟

خوشبختانه از اوایل دوره ساسانی منابع کافی، هم ایرانی و هم غیر آن، در دست است که می‌تواند برای آگاهی از چگونگی برخورد ساسانیان با اشکانیان و آثار فرهنگی آنان به کار آید. در این میان، سنگ‌نوشته‌ها و سنگ‌نگاره‌های پادشاهان و بلندپایگان نخستین ساسانی به سبب گستردگی آگاهی‌هایی که به دست می‌دهند، و به‌ویژه از آن رو که دیدگاه رسمی شاهنشاهی ساسانی را نشان می‌دهند، بسیار ارزنده‌اند. با بررسی سنگ‌نوشته‌ها به روشنی می‌توان دید که در آنها نشانی از نابودی آثار تاریخی، به‌ویژه نوشته‌های تاریخی اشکانیان، و کوچک و بی‌اهمیت

۸. Pourshariati, 2008: 9. اشاره‌های همانندی را می‌توان در جای این کتاب دید، برای نمونه ص ۱۰، ۳۷، ۴۵۹

و ۴۶۰. برای نقد این کتاب به طور کلی نک: Daryaei, 2010: 239-254; Gyselen, 2009: 173-178, 181-187.

۹. مشکور، ۱۳۶۷: ۴۶۴-۴۶۶. ۱۰. خدادادیان، ۱۳۸۱: ۲۲.

شمردن شهریاری آنان دیده نمی‌شود، بلکه برعکس، گواهیهای بسیاری از ادامه فرهنگ و هنر و ادبیات و زبان و ساختار اداری و حتی اهمیت پارتی‌ها و حضور آنان در امور سیاسی و اداری دولت ساسانی در آنها به دست می‌آید. برای نمونه، آن‌گاه که شاپور یکم (۲۴۰ تا ۲۷۰ م)، دومین پادشاه ساسانی، در کتیبه سه‌زبانی خود به فارسی میانه، پارتی و یونانی بر کعبه زردشت، ایالت‌های ایران ساسانی را برمی‌شمرد، نخست از ایالت پارس نام می‌برد و پس از آن نام ایالت پارت را ذکر می‌کند (و سپس نام ایالت‌های دیگر).^{۱۱} شاپور در جای دیگری از این کتیبه، که به اسکان اسیران رومی در ایران اشاره می‌کند، می‌نویسد که آنها را در پارس، پارت (و ایالت‌های دیگر) جای داده است.^{۱۲} در کتیبه ابنون، رئیس تشریفات حرم دوره شاپور نیز چنین می‌خوانیم: «... آن‌گاه که در سال سوم (پادشاهی) شاپور (یکم) شاهنشاه، که رومیها بر پارس و پارت آمدند من اینجا (بودم)». ^{۱۳} در کتیبه‌های کرتیر، روحانی بزرگ اوایل دوره ساسانی نیز ایالت‌های پارس و پارت به همین شیوه نام برده شده‌اند.^{۱۴} در کتیبه نرسه (۲۹۳ تا ۳۰۲ م) در پایکولی، که اندکی پس از کتیبه‌های کرتیر نوشته شده، همه جا گفت‌وگو از پارسیان و پارتیان همچون حامیان شاهنشاهی ساسانی است.^{۱۵} از آنچه در این کتیبه‌ها آمده آشکارا پیداست که جایگاه پارتیان نزد پارسیان تا چه پایه بوده است. از این رو می‌توان پرسید که اگر سرزمین پارت برای ساسانیان بی‌اهمیت بود چگونه نام آن را پس از نام ایالت پارس می‌آوردند، و اگر زبان پارتی (و یونانی) ممنوع شده بود چگونه کتیبه‌ها را به تحریر پارتی (و یونانی) می‌نگاشتند و اگر دبیران و بلندپایگان اشکانی نابود شده بودند چگونه در دربار ساسانی حضور داشته‌اند؟

مدارک بسیاری از دوره ساسانی، حتی از دوره پایانی آن در دست است که به روشنی گویای

11. Back, 1978: 285-286.

12. Back, 1978: 325.

13. Tavoosi & Frye, 1989: 25-38.

14. Gignoux, 1991: 71;

از میان دلایلی که گاه برای دشمنی ساسانیان با اشکانیان ذکر می‌شود آن است که ساسانیان نام ایالت پارت را به خراسان تغییر دادند (مثلاً نک: جوان، ۱۳۴۰: ۲۲). آن‌گونه که از کتیبه‌های دوره ساسانی پیداست (نک: بالا)، و منابع رومی نیز یادآور شده‌اند (Ammianus Marcellinus, 23.6.15)، ایالت پارت تا چند سده به همین نام نامیده می‌شده است. تغییر در تقسیمات اداری و ایالتی ایران در روزگار خسرو یکم (۵۳۱ تا ۵۷۹ م) روی داد. چنان‌که می‌دانیم، خسرو به سبب افزایش تهاجمات خارجی از چهار سو و نیاز به تقویت نیروهای دفاعی، کشور را از نظر اداری و نظامی به چهار بخش یا کوست تقسیم کرد و برای هر بخش یک سپهبد برگزید. این چهار بخش عبارت بودند از: کوست شمال (abāxtar)، شامل ایالت‌های شمالی؛ کوست جنوب (nēm-rōz)، شامل ایالت‌های جنوبی؛ کوست غرب (xwarārān)، شامل ایالت‌های غربی؛ و کوست شرق (xwarāsān)، شامل ایالت‌های شرقی (cf. Gyselen, 2001: 9, 14, 35-45). تقسیمات چهاربخشی ساسانی و نام بخش‌های چهارگانه، پس از برافتادن دولت ساسانی بر جای نماند، جز نام خراسان (xwarāsān) که پس از ساسانیان همچنان برای نامیدن بخش شرقی کشور و ایالت‌های آن به کار برده شد.

15. Skjærvø, 1983: 29, 31, 34, 43, 63-64, 67-68.

آنند که بلندپایگان و خاندانهای بزرگ پارتی در دولت ساسانی — که قلمرو آن کم‌وبیش همان قلمرو ایران اشکانی بود — نیز در مصدر کارها بوده و با آن همکاری داشته‌اند. تا اندازه‌ای به این سبب است که ساسانیان ادعاهای تاریخی اشکانیان و جنگهای آنان را با رومیان همچنان ادامه دادند به گونه‌ای که رومیان تا دیرزمانی پس از روی کار آمدن ساسانیان، گاه آنان را پارتی می‌خوانده‌اند.^{۱۶} کتیبه‌ها و مهرهای ساسانی گواهی هستند بر پیوستگی و همکاری خاندانهای پارتی با ساسانیان. در کتیبه شاپور یکم بر کعبه زردشت، بلندپایگان خاندانهای پارتی در میان درباریان اردشیر یکم و شاپور یکم نام برده شده‌اند: ساسان از خاندان سورن و پیروز و گوگ از خاندان کارن در دربار اردشیر؛ اردشیر از خاندان سورن، اردشیر از خاندان کارن و اشتاد، دبیر پارتی، از خاندان مهران در دربار شاپور.^{۱۷} در کتیبه نرسه در پایکولی نیز اردشیرنامی از خاندان سورن و نرسه‌نامی از خاندان کارن در دربار بهرام دوم (۲۷۶ تا ۲۹۳ م) دیده می‌شوند.^{۱۸} در دههٔ اخیر مهرهای برخی از بلندپایگان پارتی روزگار ساسانی کشف و منتشر شده است. برای نمونه، نام اسپهبد پهلوی بر مهری از اواخر دورهٔ ساسانی دیده می‌شود که نشانهٔ اهمیت پارتیان حتی در ستمتها و مراتب سپاهی است.^{۱۹} مدارک مهرشناختی دیگری به‌تازگی بر این مجموعه افزوده شده است.^{۲۰} همچنین، در منابع ارمنی، همچون *تاریخ ارمنیان* موسی خورنی، همکاری خاندانهای پارتی را با نخستین پادشاهان ساسانی می‌بینیم.^{۲۱} به نوشتهٔ آگاتانگوس، مورخ دیگر ارمنی، خسرو، شاه ارمنستان، برای مبارزه با اردشیر یکم از سران و رهبران پارتی یاری خواست ولی آنان اعتنایی به او نکردند، زیرا همگی به فرمان و اطاعت اردشیر درآمده بودند.^{۲۲}

از آنجا که شهریاری اشکانی دولتی فئودال به شمار می‌رفت و خاندان اشکانی به همراه خاندانهای بزرگ پارتی کشور را اداره می‌کردند، توهین به دولت اشکانی یا تحقیر آن از سوی ساسانیان در واقع توهینی به آن خاندانهای پارتی نیز به شمار می‌رفت که در دورهٔ ساسانی می‌زیستند و در پایه‌گذاری دولت جدید و ادارهٔ آن نقش داشتند و بدین‌سان اقدام به چنین توهینی برای ساسانیان امکان‌پذیر نبود، گو این‌که اصولاً دربارهٔ قصد چنین توهین و تحقیری از سوی ساسانیان تردید وجود دارد. کوچک‌شماری اشکانیان و پارتیان موضوعی است که امروزه ممکن است از نگارهٔ فیروزآباد آشکار شود، که صحنهٔ جنگ اردشیر یکم و اردوان چهارم (۲۱۳)

16. Cf. e.g. Ammianus Marcellinus, 1950: I/11; II/17, 43, 123, 321, 483; Theophylact Simocatta, 1997: 85.

17. Back, 1978: 351, 369; Henning, 1977b: 425-427.

18. Skjærvø, 1983: 34, 42-43.

19. Gyselen, 2001: 24-26.

20. Gyselen, 2008: 108-109.

21. Khorenats'i, 1978: 218.

22. Agathangelos, 1976: 39.

تا ۲۲۴ م)، واپسین پادشاه اشکانی را نشان می‌دهد، و به‌ویژه از نگاره نقش رستم، که در آن اهریمن زیر پاهای اسب اورمزد و اردوان زیر پاهای اسب اردشیر تصویر شده،^{۲۳} ولی باید دانست که بهترین تفسیر و برداشت از این نگاره‌ها، تفسیری است که ساسانیان از این صحنه‌ها داشته‌اند نه برداشت محققان روزگار ما. چنین تفسیری به‌روشنی در رساله پهلوی *کارنامه اردشیر بابکان* از ارتباط اردشیر و اردوان ارائه شده است؛^{۲۴} مانند *کارنامه*، در نگاره نقش رستم اردشیر مورد لطف اهورامزدا قرار می‌گیرد و اردوان دشمن اورمزد دانسته شده و کیفر می‌بیند؛ به بیان دیگر، فرّه شاهی از اردوان دور می‌شود و به اردشیر می‌پیوندد. چنان‌که می‌دانیم، در اندیشه سیاسی ایرانیان باستان، پادشاه فره‌مند بر اثر گناه، فرّه خویش را از دست می‌دهد و از آن پس شایسته پادشاهی نخواهد بود، درحالی‌که پیش از آن شایسته پادشاهی بوده است؛ یعنی این عدم مشروعیت شامل اوایل پادشاهی او و پادشاهان پیش از او نمی‌شود. جمشید، پادشاه پیشدادی در روایات دینی و ملی ایران، به سبب گناه، فرّه خویش را از دست می‌دهد و سرنگون و کشته می‌شود درحالی‌که پادشاهان پیش از جمشید همه فره‌مند و شکوه‌مند روایت شده‌اند و از اوایل پادشاهی جمشید نیز به نیکی یاد می‌شود. شکست اردوان و پیروزی اردشیر، انتقال قدرت (یا به تعبیر پیشینیان انتقال فره) از یک خاندان ایرانی به خاندان ایرانی دیگر است نه نابودی کامل یک شاهنشاهی. اردشیر به همان‌سان با اردوان چهارم و همراهان پارتی او جنگید که با دشمنان پارتی خود، دشمنانی که حتی برخی از آنان از خویشان نزدیک خودش بودند. این موضوع در بیشتر منابع تأیید شده و مدارک ساسانی نیز آن را پوشیده نداشته و خشونت‌های او با سران پارتی را یادآوری کرده‌اند.^{۲۵} بنابراین، اگر اردشیر و جانشینان او غیر از جنگ با اردوان، با دیگر اشکانیان و احتمالاً با آثار فرهنگی و مکتوب آنان به خشونت رفتار کرده بودند، بی‌گمان آن را ذکر کرده و توجیه می‌نمودند. همچنان‌که می‌دانیم شهریاران ساسانی نه تنها با دشمنان خارجی، بلکه با دشمنان داخلی نیز گاه به ناچار در کشمکش و جنگ بوده‌اند.

بنابراین، می‌توان گفت که هرچند ساسانیان خاندان اشکانی را برانداختند و اجازه بازگشت به پادشاهی را به فرزندان اردوان — که بنا به *شاهنامه* و *کارنامه* همه زنده ماندند^{۲۶} — ندادند،

23. Shepherd, 1983: 1078-1079;

همواره گفته و پذیرفته شده که نگاره‌های ساسانی، رخدادها را آن‌گونه که به واقع روی داده‌اند نشان نمی‌دهند، بلکه برداشت ساسانیان از آن رخدادها را — که ممکن است وقایع تاریخی را نیز منعکس کنند — نمودار می‌سازند؛ برای نمونه در این باره نک. به تازه‌ترین پژوهش: Grabowski, 2011: 212.

۲۴. *کارنامه اردشیر بابکان*، ۱۳۷۸: ۴۳-۳۷ و ۴۹.

25. Cf. e.g. Nöldeke, 1973: 9-11.

۲۶. شهبازی، ۱۳۸۹: ۲۹۳.

خاندانهای دیگر پارتی را که هر یک پاره‌ای از پیکره سازمان پادشاهی اشکانی شمرده می‌شدند، همچنان در کارها نگه داشتند و فرهنگ و هنر و ادبیات آن دوره را به نابودی نکشاندند. از این رو، هنگامی که در مدارک تاریخی دوره ساسانی شاهدی بر نابودی آثار دوره اشکانی در دست نیست، نمی‌توان از فرضیه نابودی میراث فرهنگی و ادبی اشکانیان به دست ساسانیان دفاع کرد.^{۲۷} مهمتر از آن باید گفت که ثابت شده است ادب پارتی و از جمله روایات تاریخی دوره اشکانی در اصل به صورت شفاهی یعنی بدون استفاده از نوشتار منتقل و منتشر می‌شده است.^{۲۸} معنی این گفته آن است که کمبود یا نبود مدارک نوشتاری تاریخ اشکانی را باید در اصل به این امر منسوب داشت و بدین‌سان به احتمال زیاد نوشته چندان به دست ساسانیان نرسیده بوده است که آنان آنها را نابود کنند.

ماهیت تاریخ‌نگاری ایرانی دوره اشکانی

جالب است بدانیم که نوشته‌های چندی که به زبان پارتی یا از ادب پارتی در دست است، نه از دوره پارتها بلکه بیشتر از دوره ساسانیان به دست ما رسیده‌اند. این آثار نه تنها شامل تحریرهای پارتی کتیبه‌های ساسانی می‌شوند، بلکه آثار دیگری را نیز در برمی‌گیرند که از مقوله ادبیات شفاهی هستند. آثاری مانند *یادگار زریران*، *درخت آسوری* و *ویس و رامین*، که منشأ اشکانی آنها تأیید شده،^{۲۹} از جمله آثاری هستند که به صورت کنونی در دوره ساسانی نوشته شده‌اند. آثار دیگری نیز از این گروه امروزه در دست است که تا پیش از روی کار آمدن ساسانیان به نگارش درنیامده بودند.^{۳۰}

۲۷. برعکس به‌رغم تحولات تازه‌ای که با جایگزین شدن خاندان ساسانی به وجود آمد، بسیاری از پژوهندگان نشان داده‌اند که چگونه ساسانیان در بیشتر زمینه‌ها وارثان و ادامه‌دهندگان فرهنگ و سیاست اشکانی به شمار می‌آیند (نک: Wolski, 1993: esp. 196, n. 2, with references; Yarshater, 1971: 525-531). برای نمونه، لویی واندن‌برگ به‌روشنی سهم و تأثیر هنر اشکانی را در هنر ساسانی بررسی کرده است، نک: Vanden Berghe, 1987: 241-252. حتی پژوهنده‌ای مانند ادوارد کیل، اثر هنر اشکانی در هنر دوره اسلامی را نیز نشان داده است، نک: Keal, 1989: 977-999. در این‌باره همچنین نک: Porada, 1965: 192. در زمینه ادامه سازمان اداری اشکانی در دوره ساسانی نک: Lukonin, 1983: 681-743, esp. 690-698, 703-707, 709-710; Tafazzoli, 2000: 18-19. درباره زبان و ادبیات پارتی در دوره ساسانی نک: Boyce, 1957: 20-27; Sundermann, 1989: 116-117. درباره ادامه کیش زردشتی از دوره اشکانی به دوره ساسانی نک: Boyce, 1992: esp. Chap. 7. در خصوص حضور پارتیها در کنار ساسانیان نک: Pourshariati, 2008: e.g. 3-5. جای شگفتی است که با وجود این پژوهشها همچنان بتوان از «نقش نظام ساسانی در تخریب بنیادهای سیاسی و فرهنگی اشکانیان» (محمودآبادی، ۱۳۷۹: ۱۸۷-۲۰۴) سخن گفت.

28. Boyce, 1983: 1151, 1154-1155.

29. e.g. Boyce, 1957: 84 with references; Boyce, 1983: 1157-1158.

30. Boyce, 1954: 47-48, 52; 1957: 12; 1983: 1157-1160.

دانش تاریخی ایرانیان در دوره اشکانی، مانند روزگار هخامنشی^{۳۱} بر پایه آثار مکتوب استوار نبود بلکه از روایات شفاهی سرچشمه می‌گرفت و با نگرش تاریخی یونانی- رومی و امروزی متفاوت بود. تاریخ پیش از ساسانیان، آن‌گونه که در *شاهنامه* آمده، دربرگیرنده داستانهای اساطیری و حماسی و نیمه‌تاریخی است که ریشه‌های آن به روزگار *اوستا* بازمی‌گردد و تا دوره ساسانی به صورت شفاهی بازگو می‌شده است. استرابو (حدود ۶۴ پ.م- حدود ۲۱ م)، جغرافی‌دان و تاریخ‌دان یونانی هم‌روزگار اشکانیان می‌نویسد که آموزگاران ایرانی به نوآموزان خود افسانه‌های ایزدان و بزرگان را آموزش می‌دادند.^{۳۲} می‌توان پذیرفت که این افسانه‌ها نمی‌تواند جز آن باشد که سپس در *خدا/ینامه* آمده؛ دلیل کمبود منابع نوشتاری تاریخی اشکانی را باید ماهیت شفاهی روایات تاریخی اشکانی دانست و این‌که اشکانیان نیاز مبرمی نمی‌دیدند که به نوشتن مضامین تاریخی و ادبی بپردازند، مگر در مورد اسناد سیاسی و اقتصادی - سفال‌نوشته‌ها و غیره - که به فراوانی از آن زمان بر جای مانده است.^{۳۳} بنابراین، جای شگفتی نیست که اشکانیان نوشته‌های تاریخی ناچیزی از خود بر جای نهاده‌اند و آنچه از آنان مانده جز چند کتیبه کوتاه نیست و در میان آنها روایت تاریخی چشمگیری دیده نمی‌شود.

ماهیت شفاهی انتقال و انتشار ادبیات ایرانی در دوره باستان و به‌ویژه در دوره اشکانی دیرزمانی است که روشن و بررسی شده و امروزه بیشتر پژوهندگان هوادار آنند.^{۳۴} در این انتقال، به‌ویژه گوسانها - نوازندگان و سرایندگان داستانهای کهن - نقش برجسته‌ای داشتند. آنان در دوره اشکانی داستانهای پیشدادی و کیانی را همراه با پهلوانیهای شخصیت‌های اشکانی حفظ

31. Kramers, 1954: 254.

32. Strabo, 1954: 179 (15.3.18).

۳۳. نک: تفضلی، ۱۳۷۶: ۷۶-۷۹ با ارجاعات.

34. Cf. e.g. Boyce, 1983: 1151-1166; Sundermann, 1989: 114-137; Shahbazi, 2004: 323-330; Huyse, 2008: 140-155;

و از میان پژوهشگران ایرانی، تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۳ و ۷۶. برای نظر مخالف نک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۳-۱۱۹. استاد خالقی مطلق پس از ذکر کتابهایی که نویسندگان دوره اسلامی آنها را به دوره اشکانی نسبت داده‌اند (چون کتاب *لهراسب*، *کللیه* و *دمنه*، کتاب *مروک*، *سندباد*، *شماس*، کتاب *یوسفا/سف*، کتاب *بلوهر*) و ذکر اشاره‌های منابع اسلامی به تاریخ اشکانیان (مانند نوشته‌های ثعالبی، طبری، ابن ندیم، *نهایة‌الأرب*) (همان: ۶۴) می‌نویسد: «از همین مقدار که ثعالبی از ابن‌خردادبه و نویسنده *نهایة‌الأرب* از ابن‌مقفع از تاریخ اشکانی نقل کرده‌اند... جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که سنت *خدا/ینامه* نویسی نه تنها در میان اشکانیان رایج بود، بلکه ساسانیان این سنت را از آنها آموخته بودند... ساسانیان به سبب دشمنی‌ای که با اشکانیان داشتند تاریخ آنها را از *خدا/ینامه* زده بودند و در نتیجه این اندک مایه که از *خدا/ینامه* اشکانی به دست ما رسیده است باید از راه منابعی بیرون از *خدا/ینامه* جان به در برده باشد» (همان: ۶۶-۶۷).

می‌کردند و می‌سرودند و اشراف جامعه فئودالی پارتی که نقش فعالی در شهرسازی اشکانی و در جنگها داشتند از آنان حمایت می‌کردند.^{۳۵} آنان این نقش را در دوره ساسانی نیز حفظ کردند، در دوره‌ای که آنان را به فارسی میانه «خنیاگر» می‌خواندند.^{۳۶} به یاری همینان بود که بسیاری از مضامین ادبی و تاریخی روزگار اشکانی پیش از آن به صورت رساله‌هایی که پیش‌تر ذکر شدند به ثبت رسیدند و وارد *خدا/ینامه*، تاریخ رسمی ساسانیان، و سپس *شاهنامه* شدند. گذر از ادبیات شفاهی به ادبیات کتبی روندی بود که در اواخر دوره ساسانی، به هنگام تدوین *اوستا*، *خدا/ینامه* و نوشته‌های پهلوی روی داد.^{۳۷} در واقع، بخش بزرگ *خدا/ینامه* / *شاهنامه*، روایات شفاهی اسطوره‌ای و نیمه‌تاریخی اوستایی، بازمانده از دوره اشکانی است و تنها بخش پایانی آن، بخش ساسانیان، به دوره ساسانی تعلق دارد. به بیان روشن‌تر، این اشکانیان بودند که روایات اساطیری و حماسی کهن ایرانی را زنده کردند و آنها را همراه با سرگذشت چهره‌های برجسته خود در سراسر ایران پراکندند و این ساسانیان بودند که آنها را گردآوری و تدوین نمودند.^{۳۸} در بخش حماسی *شاهنامه*، چهره‌های بزرگ اشکانی همچون گودرز، پادشاه اشکانی و خاندان او، و رستم، پهلوان دوره اشکانی و خاندان پهلوانان سیستان به چشم می‌خورند، همچنین است گیو، بیژن، پلاشان، فرهاد و گرگین میلاد.^{۳۹}

سرشت تاریخ‌نگاری ایرانی دوره ساسانی

در دوره ساسانی، ادبیات شفاهی بیش از پیش شکوفا شد^{۴۰} و خنیگران ساسانی به شیوه گوسانهای اشکانی — که داستانهای پیشدادی و کیانی را همراه با سرگذشت پادشاهان و پهلوانان نامی اشکانی می‌سرودند — آن داستانها را همراه با سرگذشت پادشاهان ساسانی در سراسر ایران پراکندند. همچنین، دست‌کم پادشاهان نخستین ساسانی، آگاهی‌هایی از هخامنشیان داشته‌اند و بر پایه منابع رومی می‌دانیم که به آنان افتخار می‌کرده‌اند و خود را جانشینان کورش بزرگ و داریوش بزرگ می‌دانستند.^{۴۱} مدارک اوایل دوره ساسانی گویای

35. Boyce, 1957: 10-45; Boyce, 1983: 1155-1156.

36. Boyce, 1957: 20, 26-27.

۳۷. Boyce, 1968: 31; Huyse, 2008: 140-155. از میان رفتن ادبیات شفاهی پس از ساسانیان روی داده است (بویس دلایل این نابودی را برشمرده است، نک: Boyce, 1957: 32-45).

38. Cf. Yarshater, 1983: 390-391.

39. Cf. Coyajee, 1933: 207-224, esp. 221; Shahbazi, 1993: 155-163; Boyce, 2003: 31-39.

40. Boyce, 1957: 20-21.

41. Cf. Daryaei, 1998: 129-133; Shahbazi, 2001: 69 with references.

آنند که ساسانیان شهرباری اشکانی را نیز فراموش نکرده بودند، زیرا هنوز زمان چندانی از روزگار آنان نگذشته بود. خاصه آنکه بسیاری از خاندانهای دوره اشکانی با سلسله نو پیوندهای نزدیک داشتند و گمان نمی‌رود که آنان یاد کارهای نمایان خود را در روزگاران گذشته، در شهرباری اشکانی، به فراموشی سپرده باشند. از سوی دیگر، همروزگار با ساسانیان در سرزمینهای سوریه و ارمنستان و همچنین در امپراتوریهای روم و بیزانس کسانی بودند که از تاریخ اشکانیان آگاهی داشتند و بعید است که ساسانیان، با وجود روابط سیاسی و فرهنگی با آنان، از آن آگاهیها برخوردار نبوده باشند. با این‌همه، این‌که تاریخ اشکانیان (و هخامنشیان) در *خد/ینامه* و تاریخهای فارسی و عربی مبتنی بر آن نیامده یا به کوتاهی آمده، به دگرگونیهایی باز می‌گردد که از سده چهارم میلادی در نگرش تاریخی ایرانیان پدید آمد.

سرشت تاریخ‌نگاری ایرانی در دوره ساسانی با دیدگاه دین زردشتی این دوره پیوند نزدیک دارد. هرچند کیش زردشتی از دیرباز کیش بیشترین ایرانیان شمرده می‌شد، با پیدایی شاهنشاهی ساسانی بود که همچون یک نهاد دینی مهم از سوی ساسانیان پشتیبانی شد. با این‌همه، در سده چهارم میلادی که کیش مسیحی در امپراتوری روم رسمی گردید و امپراتوران آن همچون حامیان مسیحیان سراسر جهان (و ایران، که مسیحیان بسیاری در آن می‌زیستند) معرفی شدند، آیین زردشتی و پادشاهی ساسانی با تهدیدی بزرگ روبه‌رو شد. ایرانیان برای مقابله، کیش زردشتی را به دینی دولتی ارتقاء دادند و موبدان زردشتی نفوذ و اعتبار زیادی به دست آوردند و به صورت حامیان اصلی پادشاهی درآمدند. احیای باورهای کهن دینی و گسترش نفوذ موبدان از آنجا پیداست که از این سده نامهای اوستایی چون زریر، کواد، جاماسب، کاوس و خسرو و همچنین عنوان اوستایی «کوی» متعلق به پادشاهان کیانی دوباره زنده شده و در سکه‌ها به کار رفت.^{۴۲}

در پی این جنبش، *اوستا* که از دوره اشکانی به صورت شفاهی مانده بود و *خد/ینامه* که در واقع جز سرگذشت سلسله‌های اوستایی نبود، تدوین شد.^{۴۳} بدین‌سان، به هنگام تدوین *خد/ینامه*، جهان‌بینی و مفهومی دینی از تاریخ، بیش از گذشته رواج یافته بود.^{۴۴} برپایه این جهان‌بینی، تاریخ ایران همان است که در *اوستا* بازتاب یافته و سلسله‌های پیشین ایران همان سلسله‌های پیشدادی و کیانی هستند که در *اوستا* از آنان همچون نگهبانان

42. Nöldeke, 1979: 9; Shahbazi, 1990: 214.

۴۳. هنوز برای تاریخ تدوین *اوستا* و *خد/ینامه* — اواسط یا اواخر دوره ساسانی — توافق عمومی به دست نیامده است.

۴۴. درباره جهان‌بینی تاریخی ایرانیان نک: Yarshater, 1983: 367-369.

مزدیسنا یاد شده و هم آنان شایسته ماندگاری و به یاد سپرده شده‌اند. تبار اردشیر یکم ساسانی به کی‌ویشتاسپ کیانی (حامی زردشت) پیوست و سلسله ساسانیان ادامه سلسله کیانیان نموده شد.^{۴۵} ساسانیان، بدین سان می‌خواستند اعلام کنند که سلسله آنان در ادامه سلسله‌های اوستایی قرار دارد و همان سان که شهریاران اوستایی نگهبانان دین بودند، آنان نیز در مقام جانشینان ایشان نگهبانان دین هستند. بر پایه پژوهشهای انجام گرفته، این نگرش دینی به تاریخ، گرایشی عمده در جهان متمدن در دوره باستان و میانه بود و تنها محدود به ایران نمی‌شد. دیدگاه دینی‌ای که ساسانیان به تاریخ داشتند، مسیحیان و بعدها مسلمانان نیز داشتند و آنان نیز تاریخ را در زمینه‌ای دینی می‌نگریستند و می‌نگاشتند.^{۴۶}

گمان می‌رود که با پیدایی «دین دولتی» در سده چهارم میلادی، آگاهی از تاریخ هخامنشیان تا حد زیادی از میان رفته باشد،^{۴۷} ولی تصور نمی‌رود که تاریخ اشکانیان تا این حد فراموش شده باشد. آن گونه که از منابع فارسی و عربی پیداست، نویسندگان *خدا/ینامه* حتی توجه و دقتی به رویدادهای برجسته اوایل دوره ساسانی، چون جنگهای ایران و روم در زمان شاپور یکم و زندگی و کارهای کرتیر نداشته‌اند،^{۴۸} و از این نکته چنین برمی‌آید که از کتیبه‌های پهلوی قابل دسترس و قابل خواندن شاپور و کرتیر و نرسه به عنوان منابع این کتاب استفاده نشده است. منابع *خدا/ینامه* عبارت بود از نوشته‌های اوستایی، که در آنها تنها از پیشدادیان و کیانیان گفت‌وگو شده است. با این منابعی که نویسندگان *خدا/ینامه* در دست داشتند و با چنین نگرشی به تاریخ، پیداست که ذکری از اشکانیان در این کتاب، و برپایه آن در تاریخهای پس از ساسانیان نیامده باشد و از این رو نمی‌توان آن را به دشمنی احتمالی ساسانیان با اشکانیان نسبت داد.

هرچند ادعای ساسانیان برای پیوند با کیانیان موضوعی است که همواره بازگو می‌شود، ولی ادعای دیگر آنان مبنی بر ازدواج اردشیر با دختر اردوان و تولد شاپور از این پیوند،^{۴۹} معمولاً در ارزیابیها فراموش می‌گردد. اکنون برای ما این پرسش مطرح نیست که آیا این پیوند در آن روزگار به‌راستی روی داده است یا نه، بلکه پرسش آن است که چرا چنین پیامی در *خدا/ینامه*، تاریخ رسمی ساسانیان، آمده بوده است؟ ساسانیان با بیان این مطلب بی‌گمان می‌خواستند

45. Boyce, 1992: 18; Shahbazi, 2001: 69.

۴۶. در این باره نک: Daryaei, 1998: 136-141.

47. Shahbazi, 2001: 69.

48. Henning, 1977a: 612; Shahbazi, 2004: 328.

۴۹. فردوسی، ۱۹۶۸: ۱۳۵؛ *کارنامه اردشیر بابکان*، ۱۳۷۸: ۴۹.

بگویند که با اشکانیان پیوند خویشاوندی دارند.^{۵۰} نکتهٔ مهم در این ازدواج آن است که اشاره به آن نیازمند اشاره به اشکانیان بوده و اینجاست که روایات ساسانی روزگار اشکانیان را تقریباً نصف آنچه بوده گفته‌اند.

هرچند منابع پس از ساسانیان سالهای کم‌وبیش متفاوتی را برای مدت پادشاهی اشکانیان ذکر می‌کنند، ولی منابع معتبری که روایت *خدا/ینامه* را آورده‌اند آن را ۲۶۶ سال می‌دانند.^{۵۱} مسعودی، مورخ سدهٔ چهارم هجری، سبب کوتاه کردن پادشاهی اشکانیان را فریبکاری اردشیر یکم و دستکاری تاریخ اشکانیان به دست او برای کوچک شمردن آن خاندان دانسته است.^{۵۲} این گفتهٔ مسعودی تا حدود شصت سال پیش سخت مورد اعتنا بود تا آن‌که واقعیت امر به دست دو پژوهشگر نامی آشکار شد،^{۵۳} گرچه هنوز هم بسیاری، بی‌اعتنا یا بی‌اطلاع از این پژوهشها، سخنان مسعودی را تکرار می‌کنند. بر اساس پژوهشهای این دو تن، ایرانیان دورهٔ ساسانی که مبدأ تاریخ سلوکی (۳۱۲ پم) را با این نام فراموش کرده بودند، آن را با آغاز هزارهٔ دهم از آفرینش جهان که همان آغاز پیامبری زردشت است یکی می‌پنداشتند و بدین‌سان تاجگذاری اردشیر در تیسفون را ۵۳۸ سال (= ۳۱۲+۲۲۶) از پیامبری زردشت می‌شمردند. چون ایرانیان از دیرباز زمان زردشت را ۲۵۸ سال پیش از اسکندر می‌پنداشتند، از این رو، با کم کردن ۲۵۸ سال (فاصلهٔ میان زردشت و اسکندر) و ۱۴ سال (پادشاهی اسکندر) از ۵۳۸ سال، ۲۶۶ سال (= ۵۳۸-۲۵۸-۱۴) به دست می‌آید و این همان عددی است که منابع ساسانی برای مدت سلطنت ملوک الطوائف (اشکانیان) ذکر

۵۰. دیدگاه ساسانیان دربارهٔ اشکانیان نه تنها از این گزارشهای شاهنامه و کارنامه در باب روابط خویشاوندی میان آن دو خاندان پیداست، بلکه نوشته‌های پهلوی، فارسی و عربی که سرچشمه‌های آنان نمی‌تواند جز منابع دورهٔ ساسانیان باشد نیز این دیدگاه را بازگو کرده‌اند. برای نمونه، فردوسی، طبری، ثعالبی، بیرونی، حمزهٔ اصفهانی، مسعودی، و نویسندهٔ *مجموعهٔ التواریخ* هر یک نیای اشکانیان را به یکی از پادشاهان یا پهلوانان نامی کیانی می‌رسانند. ثعالبی می‌نویسد که اشکانیان پادشاهانی دادگر و دلیر بودند. وی از افقور (پاکر) نام می‌برد که درفش کیانی را باز گرفت و به کین‌خواهی دارا با روم جنگید و دانشهای ایرانی را بازآورد. بندهش نیز اشکانیان را پادشاهانی دادگر می‌خواند. دینکرد از گردآوری نوشته‌های دینی در دورهٔ اشکانیان به دست بلاش سخن می‌گوید. *نهایهٔ الأرب* از دل بستگی اشکانیان به حکمت و فلسفه می‌گوید و تاریخ قم از شهرهایی یاد می‌کند که به دست اشکانیان ساخته شده‌اند. در رسالهٔ پهلوی *شهرستانهای ایرانشهر* که نسخهٔ اصلی آن به احتمال در زمان خسرو یکم نوشته شده، از بیست و سه شهر نام برده شده که تنها بنای پنج شهر در آن به ساسانیان نسبت داده شده است. برپایهٔ این رساله، بنای سه شهر به دست اشکانیان صورت گرفته است (در این باره و جزئیات منابع آن نک: Yarshater, 1983: 474-475; Shahbazi, 1987a: 525; Dryae, 2002: 29-36).

51. Yarshater, 1983: 386-387; Shahbazi, 1987b: 542.

۵۲. مسعودی، ۱۸۹۷: ۹۸-۹۷.

53. Lewy, 1944: 197-214; Taqizadeh, 1947: 33-40.

کرده‌اند. به نوشتهٔ هنینگ.^{۵۴} می‌بینیم که برخلاف تصور مسعودی در این مدت ذکرشده برای پادشاهی اشکانیان، هیچ غرضی وجود نداشته و در آن فریبکاری و دستکاری عمدی نیز در کار نبوده است.^{۵۵}

منابع

- تفضلی، احمد، ۱۳۷۶، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران: سخن.
- جوان، موسی، ۱۳۴۰، *تاریخ اجتماعی ایران باستان*، تهران: چاپخانهٔ رنگین.
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۶، «از شاهنامه تا خداینامه: جستاری دربارهٔ مآخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه»، *نامهٔ ایران باستان*، س ۷، ش ۱ و ۲، ص ۱۱۹-۳.
- خدادادیان، اردشیر، ۱۳۸۱، *تاریخ ایران باستان: ساسانیان*، تهران: نشر به‌دید.
- شهبازی، علیرضا شاپور، ۱۳۸۹، *تاریخ ساسانیان*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۹۶۸، *شاهنامه، متن انتقادی*، ج ۷، به کوشش م. ن. عثمانوف، مسکو: ادارهٔ انتشارات دانش.
- کارنامهٔ اردشیر بابکان*، ۱۳۷۸، آوانویسی و ترجمهٔ بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.
- محمودآبادی، اصغر، ۱۳۷۹، «نقش نظام ساسانی در تخریب بنیادهای سیاسی و فرهنگی اشکانیان»، *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، ش ۲۲ و ۲۳، ص ۱۸۷-۲۰۴.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، ۱۸۹۷، *التنبیه و الاشراف*، به کوشش میخاییل یان دخویه، لیدن: بریل.
- مشکور، محمدجواد، ۱۳۶۷، *تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان*، تهران: دنیای کتاب.

- Agathangelos, 1976, *History of the Armenians*, ed. and tr. R.W. Thomson, Albany, State University of New York Press.
- Ammianus Marcellinus, 1950, *Rerum gestarum libri*, ed. and tr. J.C. Rolfe, vols. 1-2, London and Cambridge, Mass., William Heinemann Ltd.
- Back, M., 1978, *Die sassanidischen Staatsinschriften*, Acta Iranica 18, Leiden-Tehran-Liège, E.J. Brill.
- Boyce, M., 1954, "Some Remarks on the Transmission of the Kayanian Heroic Cycle", *Serta Cantabrigiensia*, Wiesbaden, Franz Steiner Verlag, pp. 45-52.
- _____, 1957, "The Parthian *Gōsān* and Iranian Minstrel Tradition", *Journal of the Royal Asiatic Society* 1, pp. 10-45.
- _____, 1968, "Middle Persian Literature", *Handbuch der Orientalistik*, Abt. I, Bd. IV, Abs. 2, Lief. 1, Leiden-Köln, E.J. Brill, pp. 31-66.

54. Henning, 1951: 38.

55. Cf. also Yarshater, 1983: 387; Shahbazi, 1987b: 542-543; Shahbazi, 1990: 218.

- _____, 1983, "Parthian Writings and Literature", *The Cambridge History of Iran*, vol. 3.2, Cambridge, Cambridge University Press, pp. 1151-1166.
- _____, 1992, *Zoroastrianism: Its Antiquity and Constant Vigour*, Costa Mesa, Mazda Publishers.
- _____, 2003, "Gōdarz", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 11, New York, Encyclopaedia Iranica Foundation, pp. 31-39.
- Colledge, M.A.R., 1967, *The Parthians*, London, Thames and Hudson.
- Coyajee, J.C., 1933, "The House of Gotares: A Chapter of Parthian History in the Shahnameh", *Journal and Proceedings of the Asiatic Society of Bengal* 28, pp. 207-224.
- Daryaei, T., 1995, "National History or Keyanid History? The Nature of Sasanian Zoroastrian Historiography", *Iranian Studies* 28, pp. 129-141.
- _____, 2002, *Šahrestānīhā ī Ērānšahr: A Middle Persian Text on Late Antique Geography, Epic, and History*, Costa Mesa, Mazda Publishers.
- _____, 2010, "Review of P. Pourshariati, *Decline and Fall of the Sasanian Empire*, London, 2009", *Journal of Persianate Studies* 3, pp. 239-254.
- Frye, R.N., 1964, "The Charisma of Kingship in Ancient Iran", *Iranica Antiqua* 4, pp. 36-54.
- _____, 1976, *The Heritage of Persia*, London, Cardinal.
- Gignoux, Ph., 1991 *Les quatre inscriptions du mage Kirdēr*, *Studia Iranica*, Cahier 9, Leuven, Peeters.
- Grabowski, M., 2011, "Ardašīr's Struggle Against the Parthians. Towards a Reinterpretation of the Firūzābād I Relief", *Iranica Antiqua* 46, pp. 207-233.
- Gyselen, R., 2001, *The Four Generals of the Sasanian Empire: Some Sigillographic Evidence*, Rome, Istituto Italiano per l'Africa e l'Oriente.
- _____, 2008, "The Great Families in the Sasanian Empire: Some Sigillographic Evidence", in D. Kennet and P. Luft (eds.), *Current Research in Sasanian Archaeology, Art and History*, Oxford, Archaeopress, pp. 107-113.
- _____, 2009, "Primary Sources and Historiography on the Sasanian Empire", *Studia Iranica* 38, pp. 163-190.
- Henning, W.B., 1951, *Zoroaster: Politician or Witch-doctor?*, London, Oxford University Press.
- _____, 1977a, "The Great inscription of Šāpūr I", *W.B. Henning Selected Papers I*, *Acta Iranica* 14, E.J. Brill, Leiden-Tehran-Liège, pp. 601-627.
- _____, 1977b, "Notes on the Great Inscription of Šāpūr I", *W.B. Henning Selected Papers II*, *Acta Iranica* 15, E.J. Brill, Leiden-Tehran-Liège, pp. 415-429.
- Huyse, Ph., 2008, "Late Sasanian Society between Orality and Literacy", in V.S. Curtis and S. Stewart (eds.), *The Sasanian Era*, London, I.B. Tauris, pp. 140-155.
- Keal, E.J., 1989, "Islam's debt to Parthian Art", in L. Meyer and E. Haerincx (eds.), *Archaeologica Iranica et Orientalis, miscellanea in honorem Louis Vanden Berghe*, vol. 2, Gent-Leuven, Peeters, pp. 977-999.

- Khorenats'i, Moses, 1978, *History of the Armenians*, tr. and comm. R.W. Thomson, Cambridge, Mass., Harvard University Press.
- Kramers, J.H., 1954, "The Earliest Period of Iranian History", *Analecta Orientalia, Posthumous Writings and Selected Minor Works of J.H. Kramers*, vol. 1, Leiden, E.J. Brill, pp. 231-254.
- Lewy, H., 1944, "The Genesis of the Faulty Persian Chronology", *Journal of the American Oriental Society* 64, pp. 197-214.
- Lozinsky, P., 1984, "The Parthian Dynasty", *Iranica Antiqua* 19, pp. 119-139.
- Lukonin, V.G., 1983, "Political, Social and Administrative Institutions: Taxes and Trade", *The Cambridge History of Iran*, vol. 3.2, Cambridge, Cambridge University Press, pp. 681-743.
- Nöldeke, Th., 1973, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus der arabischen Chronik des Tabari*, Leiden, E.J. Brill.
- , 1979, *The Iranian National Epic*, tr. L. Th. Bogdanov, Philadelphia, Porcupine Press.
- Porada, E., 1965, *The Art of Ancient Iran: Pre-Islamic Cultures*, New York, Crown Publishers.
- Pourshariati, P., 2008, *Decline and Fall of the Sasanian Empire: the Sasanian-Parthian Confederation and the Arab Conquest of Iran*, London and New York, I.B. Tauris.
- Shahbazi, A. Sh., 1987a, "Arsacids i. Origins", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 2, London and New York, Routledge, p. 525.
- , 1987b, "Arsacid Chronology in Traditional History", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 2, London and New York, Routledge, pp. 542-543.
- , 1990, "On the Xwadāy-Nāmag", in D. Amin, M. Kashef & A.S. Shahbazi (eds.), *Papers in Honor of Professor Ehsan Yarshater*, *Acta Iranica* 30, Leiden, E.J. Brill, pp. 208-229.
- , 1993, "The Parthian Origin of the House of Rustam", *Bulletin of the Asia Institute*, N.S., 7, pp. 155-163.
- , 2001, "Early Sasanians' Claims to Achaemenid Heritage", *Nāme-ye Irān-e Bāstān, The International Journal of Ancient Iranian Studies*, vol. 1, no. 1, pp. 61-73.
- , 2004, "Historiography ii. Pre-Islamic Period", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 12, New York, Bibliotheca Persica Press, pp. 323-330.
- Skjærvø, P.O., 1983, *The Sassanian Inscription of Paikuli*, Part 3.1, Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- Shepherd, D., 1983, "Sasanian Art. Rock Reliefs and Sculpture", *The Cambridge History of Iran*, vol. 3.2, Cambridge, Cambridge University Press, pp. 1077-1098.
- Strabo, 1954, *The Geography of Strabo*, ed. and tr. H.L. Jones, vol. 7, London and Cambridge, Mass., William Heinemann Ltd.
- Sundermann, W., 1989, "Parthisch", in R. Schmitt (ed.), *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert Verlag, pp. 114-137.

- Tafazzoli, A., 2000, *Sasanian Society: I. Warriors, II. Scribes, III. Dehqāns*, New York, Bibliotheca Persica Press.
- Taqizadeh, S.H., 1947, "The Era of Zoroaster", *Journal of the Royal Asiatic Society*, pp. 33-40.
- Tavoosi, M. & Frye, R.N., 1989, "An Inscribed Capital Dating from the Time of Shapur I", *Bulletin of the Asia Institute*, N.S., 3, pp. 25-38.
- Theophylact Simocatta, 1997, *The History of Theophylact Simocatta*, tr. with notes M. and M. Whitby, Oxford, Clarendon Press.
- Vanden Berghe, L., 1987, "L'heritage parthe dans l'art sasanide", *Transition Periods in Iranian History: Actes du Symposium de Fribourg-en-Brisgau (22-24 Mai 1985)*, *Studia Iranica*, Cahier 5, Leuven, Peeters, pp. 241-252.
- Verstandig, A., 2001, *Histoire de l'empire Parthe*, Bruxelles, Le Cri édition.
- Wolski, J., 1993, *L'empire des Arsacides*, *Acta Iranica* 32, Leuven, Peeters.
- Yarshater, E., 1976, "The List of the Achaemenid Kings in Biruni and Bar Hebraeus", in D. Bishop & E. Yarshater (eds.), *Biruni Symposium*, New York, Columbia University, pp. 49-65.
- , 1977, "Were the Sasanians Heirs to the Achaemenids?", in *La Persia nel Medioevo*, Rome, Accademia Nazionale dei Lincei, pp. 517-533.
- , 1983, "Iranian National History", *The Cambridge History of Iran*, vol. 3.1, Cambridge, Cambridge University Press, pp. 359-477.